

امکان ترتب در اصول فقه امامیه؛ تحلیل و ارزیابی ادله

مصطفی خداداد نژاد^۱رضا فضلی پور^۲

چکیده

مسئله ترتب یکی از مباحث بنیادی در باب تراحم است که به امکان یا امتناع تعلق دو امر مولوی به دو فعل متراحم - با فرض اهم و مهم - باز می‌گردد. پرسش اصلی این پژوهش آن است که آیا می‌توان با تکیه بر تقریرات گوناگون اصولیون، محذور طلب جمع ضدین را در مقام ترتب برطرف ساخت و بدین وسیله، امکان عقلی و اصولی ترتب را اثبات کرد یا نه؟ روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی - انتقادی و مبتنی بر بررسی تطبیقی مهم‌ترین تقریرات امکان ترتب، از جمله دیدگاه‌های محقق اصفهانی، محقق بروجردی، محقق نائینی، آقا ضیاء عراقی و آیت‌الله اعرافی، همراه با تحلیل انتقادی آن‌هاست. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که برخی تقریرات، مانند دو تقریر محقق اصفهانی (بر پایه اختلاف رتبه و طرد عدم) و نیز تقریر آقا ضیاء عراقی (واجب تام و ناقص)، به دلیل ناتوانی در حل مشکل معیت زمانی دو امر و ابهام در مبانی، از استحکام کافی برخوردار نیستند؛ در مقابل، تقریر محقق بروجردی با طرح ترتب طولی و به‌ویژه تقریر محقق نائینی با تبیین وجوب مشروط مهم و حفظ طولیت فعلیت دو امر، تصویر معقول‌تری از امکان ترتب ارائه می‌کنند. افزون بر این، با بهره‌گیری از مبانی آخوند خراسانی در تفکیک «فعلیت تعلیقی و تنجیزی» در مقام جمع میان حکم واقعی و ظاهری، تقریری ابتکاری از امکان ترتب پیشنهاد شده است که در آن، امر اهم به‌عنوان حکم واقعی فعلی تنجیزی و امر مهم به‌عنوان حکم واقعی فعلی تعلیقی تصویر می‌گردد. نتیجه آنکه، بر پایه این مبانی، می‌توان امکان ترتب را به نحو قابل دفاعی در چارچوب اصول فقه امامیه تثبیت نمود.

واژگان کلیدی: ترتب، تراحم، امر مولوی، وجوب مشروط، طلب ضدین، فعلیت تعلیقی و تنجیزی، محقق نائینی.

۱. استادیار معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز (نویسنده مسئول)،

khodadad-m@ajums.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، حوزه علمیه امام حسن عسکری (ع) اهواز، rezafazlipour592@gmail.com

مقدمه

یکی از مباحث پیچیده و پرچالش علم اصول فقه، مسئله «ترتّب» است. این بحث در جایی مطرح می‌شود که دو تکلیف شرعی با درجات اهمیت متفاوت بر مکلف بار گردد و امکان جمع میان آن‌ها وجود نداشته باشد. پرسش اساسی آن است که اگر مکلف تکلیف اهم را به هر دلیل ترک کند و به انجام تکلیف مهم بپردازد، آیا عمل او صحیح و مجزی خواهد بود؟ طرف‌داران نظریه ترتّب بر این باورند که وجوب مهم به شرط عصیان اهم همچنان معتبر است و در نتیجه عبادات و تکالیف مهم، در ظرف عصیان اهم صحیح خواهد بود. در مقابل، منکران ترتّب آن را مستلزم طلب جمع بین ضدین دانسته و محال می‌دانند.

اهمیت این پژوهش در آن است که، تبیین معقولیت ترتّب نه تنها به حلّ یکی از دشوارترین مباحث اصولی می‌انجامد، بلکه ثمرات فراوانی در فقه عبادات و معاملات دارد. از سوی دیگر، بررسی دقیق ادله امکان ترتّب، می‌تواند کاستی‌های تقریرات پیشین را آشکار سازد و زمینه طرح راه‌حل‌های نوین را فراهم آورد.

نظریه ترتّب از قرن دهم هجری مورد توجه فقهای امامیه قرار گرفت و نخستین بار توسط محقق کرکی در ضمن برخی مسائل فقهی طرح گردید. (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۴) پس از او، کاشف الغطاء و دیگر اصولیون این نظریه را گسترش دادند. (کاشف الغطاء، بی‌تا، ص ۲۷) در قرون متأخر، محقق نائینی با تقریر مبتنی بر وجوب مشروط، یکی از مهم‌ترین براهین امکان ترتّب را سامان داد. محقق اصفهانی دو تقریر متفاوت ارائه داد؛ نخست: بر پایه تحلیل رتبی و دوم: بر اساس طرد عدم به وسیله امر به شیء؛ هرچند هر دو تقریر با اشکالات جدی مواجه شد. محقق بروجردی نیز تقریر دیگری مبتنی بر ترتّب طولی مطرح ساخت که بخشی از مشکلات پیشین را مرتفع می‌کرد. آقا ضیاء عراقی با تفکیک میان وجوب تام و ناقص، راه‌حلی خاص عرضه کرد که در نهایت با نقدهای فراوانی روبه‌رو شد. در دوره‌های معاصر، اندیشمندانی چون آیت‌الله سبحانی و آیت‌الله اعرافی نیز به تبیین و تقویت برخی تقریرات پیشین پرداخته‌اند. از سوی دیگر، فقهای چون آخوند خراسانی و امام خمینی (ره) به امتناع ترتّب گرایش داشته و نقدهای جدی بر این نظریه وارد کرده‌اند. بدین ترتیب، پیشینه

بحث نشان می‌دهد که ترتب یکی از مسائل زنده و پرمناقشه در اصول فقه است که همواره محل نزاع و تضارب آراء بوده است.

نوآوری این مقاله در ارائه تقریری تازه بر اساس نظریه «فعلیت تعلیقی و تنجیزی» است که در اصل، توسط آخوند خراسانی در مقام جمع میان حکم واقعی و ظاهری طرح شد. نگارنده نشان می‌دهد که اگر این مبنا در آنجا قابل پذیرش باشد در مسئله ترتب نیز می‌تواند به‌عنوان راه‌حلی ابتکاری و کارآمد مطرح شود. به این ترتیب، پژوهش حاضر با تکیه بر تحلیل تطبیقی و نقادانه، ضمن بررسی مهم‌ترین ادله اصولیون در امکان ترتب، راه‌حل جدیدی را نیز عرضه می‌کند.

محل نزاع در بحث ترتب

بررسی ظاهر عبارات فقها، نشان می‌دهد درباره محل نزاع در مسئله ترتب، اجماع معینی وجود ندارد؛ (نایینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۳۳۶) اما قدر متیقن بین علما آن است که نظریه ترتب را مختص به زمانی می‌دانند که دو واجب مضیق با همدیگر به طور هم‌زمان تراحم پیدا کنند و به عبارتی دیگر، ظرف اتیان هر دو فعل در یک زمان واحد باشد و هر دو از جهت اهمیت یکسان نباشند، زیرا در غیر این صورت از بحث ترتب خارج شده و باید بین آنها اختیاراً یکی را انتخاب کنیم. (نایینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۳۳۸؛ مشکینی، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۱۰۴؛ روحانی، ۱۳۸۹ش، ج ۲، ص ۲۸۷) عده‌ای دیگر از علما علاوه بر آن، ترتب را شامل جایی که یک واجب موسع و واجب دیگر مضیق باشد نیز، جاری می‌دانند. زیرا یکی از سبب‌های ترجیح در باب تراحم مضیق بودن واجبی نسبت به واجب دیگر است. (نایینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۳۳۶؛ بجنوردی، ۱۳۷۷ش، ج ۵، ص ۲۵۹) مخالفان این نظر را از محل نزاع در ترتب خارج دانسته‌اند، زیرا معتقدند که بحث ترتب در مواردی است که اثبات صحت مهم جز با قول به ترتب ممکن نباشد؛ درحالی‌که در اینجا، اثبات صحت آن بدون التزام به ترتب نیز ممکن است. (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۸۲)

ادله امکان ترتب

ترتب از مسائل مهم در باب تراحم است و برای اثبات امکان آن، استدلال‌های متعددی ارائه شده است. محققان مختلف، از جمله محقق اصفهانی، محقق بروجردی، محقق نائینی، آقا ضیاء عراقی، آقای خوئی و آیت‌الله اعرافی، هر یک با تقریرهای خاص خود، به بررسی این مسئله پرداخته‌اند. در این میان، برخی بر امکان ترتب تأکید کرده‌اند و برخی دیگر با استناد به لوازم آن، به این تقاریب ایرادهایی وارد کرده‌اند. با توجه به اختلاف نظرها، هر یک از ادله مطرح‌شده درباره ترتب به صورت مستقل بررسی خواهد شد؛ ابتدا استدلال هر نظریه ارائه می‌شود، سپس نقدهای واردشده بر آن بیان می‌گردد و در نهایت پاسخ‌های احتمالی به این نقدها تحلیل خواهد شد تا میزان صحت و استحکام هر تقریر مشخص شود.

دلیل اول امکان ترتب: اختلاف رتبه

محقق اصفهانی با ارائه تحلیلی نوین مبتنی بر تقدم و تأخر رتبی، کوشید مسئله ترتب را از زاویه‌ای متفاوت حل کند. وی بیان می‌کند: مقتضی هر امر در رتبه‌ای مقدم بر اطاعت آن قرار دارد؛ همان‌گونه که علت نسبت به معلول تقدم رتبی دارد. از آنجاکه عصیان نقیض اطاعت است و با آن در یک رتبه قرار می‌گیرد، پس عصیان نیز در رتبه‌ای مؤخر از امر واقع می‌شود؛ بنابراین، امر به اهم و امر به مهم در یک رتبه نیستند تا میان آن‌ها تراحم پدید آید، بلکه هر کدام در مرتبه‌ای مستقل قرار می‌گیرند. براین اساس، اگر مکلف امر به اهم را ترک کند و به مهم بپردازد، جمع بین ضدین رخ نخواهد داد. نمونه بارز این تحلیل در مسئله تراحم میان «ازاله نجاست مسجد» و «نماز» است؛ امر به نماز مشروط به عصیان ازاله است و چون عصیان در رتبه‌ای متأخر از امر به ازاله قرار دارد، میان دو تکلیف تراحمی ایجاد نمی‌شود. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۱۸؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۳)

نقد دلیل اول

بر این استدلال چند اشکال مطرح شده است:

۱. تأخر رتبی عصیان از امر نیازمند ملاک است. صرف این که عصیان هم‌رتبه اطاعت باشد و اطاعت متأخر از امر تلقی شود، کافی برای اثبات تأخر رتبی عصیان نیست. امر نسبت به اطاعت تقدم دارد، اما نسبت به عصیان چنین ملاکی وجود ندارد. اگر کسی به قانون تساوی^۱ استناد کند، این قانون در رتبه‌های عقلی جاری نمی‌شود؛ چراکه این قانون مختص به کمیت‌های متصل و منفصل است که ربطی به محل بحث ما ندارد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۱۹؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۳؛ موحدی لنگرانی، ۱۳۸۱ش، ج ۵، ص ۱۱۸؛ صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۴۳۲)

۲. عصیان در مقابل اطاعت نقیض آن است و نقیضان متشکل از یک امر وجودی و یک امر عدمی اند؛ بنابراین عصیان امر عدمی است و احکام ثبوتی همچون تقدم و تأخر بر امور عدمی بار نمی‌شود. (موحدی لنگرانی، ۱۳۸۱ش، ج ۵، ص ۱۱۷)

۳. مشکل اصلی در باب ترتب، هم‌زمانی دو امر متزاحم است. حتی اگر اختلاف رتبی پذیرفته شود، این دو تکلیف در زمان واحد فعلیت دارند و تزاحم میان آن‌ها باقی می‌ماند؛ لذا تأخر رتبی به تنهایی محذور اجتماع ضدین را رفع نمی‌کند. (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۴؛ همو، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۵۷)

جمع‌بندی و ارزیابی

به نظر نگارنده، دو نقد نخست قاطع نیستند. در پاسخ به اشکال نخست می‌توان گفت: عصیان در این مقام صرفاً ترک اهم به معنای عدمی نیست، بلکه با انجام مأمور به مهم تحقق می‌یابد. از این رو، عصیان نیز دارای ملاک است و همچون اطاعت می‌تواند مورد تحلیل رتبی قرار گیرد؛ بنابراین، اشکال نبود ملاک برای تأخر رتبی عصیان قابل رفع است. در مورد اشکال دوم نیز باید گفت: اگر عصیان را به معنای ترک مطلق بدانیم، سخن از عدمی بودن آن درست

۱. قانون تساوی آن است که گفته می‌شود: الف با ب مساوی است و ب با ج مساوی است پس الف با ج مساوی است و تطبیق این قاعده در محل بحث به این بیان است که امر بر اطاعت تقدم دارد و اطاعت هم مقارن با عصیان است پس امر بر عصیان تقدم دارد؛ لذا عصیان مؤخر از امر است.

است؛ اما در فرض مورد بحث، عصیان به واسطه اقدام وجودی به فعل مهم تحقق می‌یابد. پس نمی‌توان آن را امر عدمی صرف دانست و قابلیت اتصاف به تقدم و تأخر را دارد. اما نقد سوم، از استحکام بیشتری برخوردار است. مشکل اساسی ترتب، معیت زمانی دو امر است. مکلف در یک زمان واحد با امر به اهم و امر به مهم مواجه است و نمی‌تواند هر دو را امثال کند. صرف تأخر رتبی بدون رفع این معیت زمانی، نمی‌تواند محذور را برطرف سازد؛ بنابراین، تقریر محقق اصفهانی اگرچه نوآورانه است و تلاش می‌کند با تحلیل رتبی محذور تراحم را حل کند، اما در نهایت از اثبات امکان ترتب عاجز می‌ماند. همین نقطه ضعف موجب شد اصولیونی همچون محقق نائینی و دیگران با تقریرات جدیدتر، راه حل جامع‌تری برای مسئله ارائه دهند.

دلیل دوم: طرد عدم توسط امر به شیء

محقق اصفهانی در تقریری دیگر، با تکیه بر مبانی فلسفی مربوط به حقیقت طلب، می‌کوشد مسئله ترتب را از زاویه‌ای متفاوت تحلیل کند. بنابراین مبنای حقیقت هر طلب چیزی جز «طرد عدم متعلق آن» نیست. در نتیجه، امر به اهم، تمامی اسباب عدم متعلق خود را طرد می‌کند؛ حتی آن عدمی را که از ناحیه اشتغال به مهم پدید می‌آید. بدین سان، امر به اهم به نحو مطلق ثابت است. در مقابل، امر به مهم نیز مقتضی طرد عدم متعلق خویش است، جز آن عدمی که از جانب اهم حاصل می‌شود؛ لذا دایره طرد عدم در مهم محدودتر از اهم خواهد بود و بدین اعتبار، میان دو امر تراحمی رخ نمی‌دهد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۲۰؛ تراجمی، ۱۴۰۰ش)

برای تقریب ذهن، می‌توان مثال کلاسیک تراحم میان «ازاله نجاست مسجد» (اهم) و «نماز» (مهم) را در نظر گرفت: مطابق این تقریر، امر به ازاله، همه موانع تحقق خود را طرد می‌کند؛ اما امر به نماز تنها تا جایی طرد عدم می‌کند که ازاله بالفعل محقق نشده باشد. از این رو، با تفاوت دایره طرد عدم در دو امر، ادعا می‌شود جمع میان آن‌ها بدون محذور امکان‌پذیر است. (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۳ - ۵۵)

نقد دلیل دوم

۱. نقد اصلی (تمانع در مقام طرد عدم): اگر در ظرف فعلیتِ امر به مهم، امر به اهم نیز حاضر باشد، هر یک در صدد طرد عدم متعلق خویش برمی‌آیند و در نتیجه تمانع و تراحم پدید می‌آید؛ بنابراین محذور اصلی ترتب برطرف نمی‌شود و نزاع به قوت خود باقی است. (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۶؛ ترابی، ۱۴۰۰ش)
۲. نقد مبنایی (نامناسب بودن تبیین غیرعرفی): ترتب، مسئله‌ای اصولی - عرفی در مقام امثال است. تکیه بر دقت‌های فلسفی مانند: «طرد عدم» برای تبیین این مقام نامناسب و از حیث توضیح عرفی ناتوان از تبیین دقیق رفتار مکلف است. (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۶)
۳. نقد دامنه کاربرد (انحصار به واجبات مشروط): کارآمدی این تقریر ناظر به واجبات مشروط است؛ در واجبات معلق، ثمره‌ای بر آن مترتب نمی‌شود و از حلّ عموم موارد تراحم عاجز می‌ماند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق. ج ۲ ص ۲۲۳)

جمع‌بندی و ارزیابی

از میان نقدهای سه‌گانه، اشکال نخست: مهم‌ترین مانع این تقریر است؛ زیرا حتی با پذیرش مبنای «طرد عدم»، در فرض اجتماع دو امر، هر یک داعی بر طرد عدم متعلق خویش دارد و تراحم به صورت تام باقی می‌ماند. افزون بر آن، نقد مبنایی دوم: بر نامناسب بودن تفسیر صرفاً فلسفی مسئله‌ای عرفی در مقام امثال انگشت می‌گذارد. نقد سوم دلالت می‌کند که: دامنه کارآمدی تقریر محدود است؛ بنابراین، این تقریر - همچون تقریر پیشین اصفهانی بر «اختلاف رتبه» - در حلّ معضل معیت زمانی دو امر توفیق نمی‌یابد و نمی‌تواند مبنای اثبات امکان ترتب تلقی شود. از این رو، باید به تقریرات دیگر، (مانند: دیدگاه محقق بروجردی و محقق نائینی) که به طور مستقیم در پی رفع معیت زمانی اند، مراجعه کرد.

دلیل سوم و چهارم: وجود مقتضی و توقف تأثیر یکی بر دیگری**تقریر سوم: وجود مقتضی (محقق اصفهانی)**

محقق اصفهانی در تقریر سوم، امر مولا را همچون «مقتضی» نسبت به «مقتضا» تبیین کرده است. براین اساس، هر امر مقتضی تحقق مأمور به خویش است و در مقام تأثیر متوقف بر نبود مانع است. وی نتیجه می‌گیرد که امر به مهم تنها زمانی تأثیرگذار است که امر به اهم مانعی در برابر آن نباشد و در این حالت ترتب معقول خواهد بود. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۲۵؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۷)

نقد دلیل سوم

مشکل اساسی این تقریر آن است که مقتضیان در عرض یکدیگر فرض شده‌اند و هر یک داعی مستقل برای تحقق متعلق خویش دارند. در چنین حالتی، مکلف در مقام امثال با دو طلب متزاحم روبه‌روست؛ به‌گونه‌ای که هر دو امر بالفعل و هم‌زمان، مکلف را به ضدین می‌خوانند. این وضعیت همان طلب جمع ضدین است که عقلاً محال است و از این رو، اشکال مطارده همچنان باقی خواهد ماند. (موحدی لنگرانی، ۱۳۸۵ش، ج ۲، ص ۴۵۷؛ ترابی، ۱۴۰۰ش)

تقریر چهارم: توقف تأثیر یکی بر دیگری (محقق بروجردی)

محقق بروجردی تقریر دقیق‌تری ارائه کرده است. وی تصریح می‌کند که مولا هرگز در یک رتبه به دو ضد امر نمی‌کند؛ چرا که طلب جمع ضدین ممتنع است. اما اگر دو طلب در دو رتبه طولی جعل شوند، تزاحمی پیش نخواهد آمد. در این تقریر، امر به اهم در رتبه مقدم جعل و فعلیت می‌یابد و هیچ ضدی در این مرتبه مزاحم آن نیست. سپس در رتبه متأخر، امر به مهم جعل می‌شود، مشروط به ترک یا عصیان اهم. بدین ترتیب، امر به مهم تنها در فرضی فعلیت دارد که امر به اهم از تأثیر ساقط شده باشد. (بروجردی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۲۰؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴ق، ج ۲ ص ۵۷ - ۵۹)

وجه تمایز با تقریر سوم

تفاوت بنیادین تقریر بروجردی با تقریر اصفهانی در همین نکته است: در تقریر سوم، هر دو طلب در عرض یکدیگر قرار می‌گیرند و مکلف هم‌زمان با دو داعی مواجه می‌شود؛ این یعنی طلب جمع ضدین که عقلاً ممتنع است. اما در تقریر چهارم، اوامر در طول یکدیگر جعل می‌شوند؛ امر به اهم در رتبه مقدم و امر به مهم در رتبه متأخر و مشروط به ترک اهم. در این حالت، آنچه رخ می‌دهد طلب ضدین به صورت طولی است، نه طلب جمع ضدین. و روشن است که طلب ضدین به نحو طولی هیچ استحاله‌ای ندارد و محذور عقلی مترتب بر آن نیست.

جمع‌بندی و ارزیابی

از این رو، می‌توان گفت که: تقریر سوم محقق اصفهانی به دلیل گرفتار شدن در اشکال «طلب جمع ضدین»، استحکام کافی ندارد. در مقابل، تقریر چهارم محقق بروجردی با طرح طولیت در جعل و حفظ مشروطیت امر به مهم، توانسته است این اشکال را برطرف کند. بدین سان، تنها تقریر بروجردی است که می‌تواند به طور کامل امکان ترتب را تبیین کند. به نظر نگارنده، قوت تقریر بروجردی در همین تمایز بنیادین نهفته است؛ زیرا با انتقال طلب از سطح جمعی به سطح طولی، مشکل معیت زمانی و اشکال مطارده اساساً مرتفع می‌شود. از این رو، این تقریر یکی از محکم‌ترین ادله امکان ترتب است و نسبت به تقریر اصفهانی به مراتب استوارتر و قابل اعتمادتر می‌نماید.

دلیل پنجم: امور عرفی و شرعی

یکی دیگر از ادله‌ای که برای امکان ترتب مطرح شده، استناد به وجدان، استقرا و شواهد عرفی و شرعی است. تقریر این دلیل بدین صورت است که اگر کسی به وجدان خود رجوع کند، بدون دخالت شبهات فلسفی یا عقلی، درمی‌یابد که هیچ مانعی برای تعلق دو امر به ضدین به نحو ترتب وجود ندارد. در واقع، اگر ترتب امری محال بود - همانند: اجتماع ضدین یا نقیضین - عقل و وجدان نیز آن را غیر ممکن می‌دانستند و هیچ‌گونه پذیرشی نسبت به آن شکل نمی‌گرفت.

علاوه بر وجدان فردی، شواهد عرفی و شرعی نیز بر امکان ترتب دلالت دارند. در خطاب‌های متعارف عرفی، به‌ویژه در روابط اجتماعی و دستورات روزمره، ترتب بدون هیچ اشکالی پذیرفته می‌شود. همچنین در بسیاری از مسائل فقهی، وقوع ترتب به طور عملی مشاهده می‌شود و شارع نیز آن را تأیید کرده است. براین اساس، وقوع خارجی و شرعی یک پدیده، خود قوی‌ترین دلیل بر امکان آن است و چیزی روشن‌تر از این اصل وجود ندارد. (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۰۷)

نقد دلیل پنجم

با وجود جذابیت این استدلال، اصولیون متعددی آن را برای اثبات امکان ترتب کافی ندانسته‌اند:

۱. اشکال آخوند خراسانی: مخالفان ترتب معتقدند که مشاهده فروعات فقهی‌ای که به‌ظاهر مبتنی بر ترتب است، دلیل بر امکان آن نیست؛ زیرا این فروعات را می‌توان بدون پذیرش ترتب نیز تبیین کرد. به‌عنوان مثال، برخی گفته‌اند که: امر به اهم در صورت عصیان، از فعلیت ساقط می‌شود و به همین دلیل، امر به مهم بدون هیچ محذوری فعلی می‌گردد؛ در نتیجه، نیازی به نظریه ترتب نیست. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۹)
۲. بدیل‌های اصولیون: برخی اصولیون برای تصحیح این فروعات، راهکارهایی غیر از ترتب ارائه کرده‌اند. از جمله:
 - تبدیل امر دوم (مهم) به نهی از ترک اهم، به‌گونه‌ای که امر به مهم، حقیقتاً دستوری مستقل نباشد.
 - تلقی امر به مهم به‌عنوان امر ارشادی که تنها برای بیان ملاک یا تأکید بر اهمیت عمل است و جنبه الزامی مستقل ندارد. (نورمفیدی، ۱۳۹۷ش)
 این بدیل‌ها نشان می‌دهند که صرف وقوع عرفی یا شرعی نمی‌تواند دلیل قطعی بر امکان ترتب باشد؛ زیرا همواره احتمال تبیین بدیل وجود دارد.

جمع‌بندی و ارزیابی

دلیل پنجم باتکیه بر وجدان، عرف و شواهد شرعی، کوشیده است امکان ترتب را اثبات کند. این استدلال از یک سو به دلیل سادگی و وضوح، جذاب و قابل فهم است و حتی در نگاه ابتدایی، قانع کننده به نظر می‌رسد؛ اما از سوی دیگر، به لحاظ اصولی استحکام کافی ندارد. مهم ترین اشکال این استدلال آن است که مخالفان نیز فروع شرعی و عرفی را می‌پذیرند، اما تبیین آن‌ها را متوقف بر ترتب نمی‌دانند؛ بنابراین، در مقایسه با تقریراتی همچون مبنای محقق بروجردی یا محقق نائینی، این دلیل از انسجام و اعتبار کمتری برخوردار است و نمی‌تواند به تنهایی مبنای محکمی برای امکان ترتب به شمار آید.

دلیل ششم: وجوب مشروط مهم (تقریب محقق نائینی)

محقق نائینی برای تصحیح امکان ترتب، تقریری دقیق بر پایه‌ی پنج مقدمه ارائه کرده است:

۱. منشأ امتناع در باب ضدین: آنچه عقلاً محال است، «جمع بین دو طلبِ ضد» در عرض یکدیگر است، نه صرف جعل دو خطاب. تراحم ناشی از اطلاق دو خطاب است و با رفع اطلاق از یکی و جعل آن به نحو مشروط، می‌توان از تنافی رهایی یافت.
۲. عدم تبدیل واجب مشروط به واجب مطلق: واجب مشروط - حتی پس از تحقق شرط - به مطلق تبدیل نمی‌شود. مانند حج که پس از استطاعت نیز همچنان واجب مشروط باقی می‌ماند؛ بنابراین، «نماز مشروط به عصیان ازاله» در فرض تحقق عصیان نیز در همان مرتبه مشروطی باقی است و در عرض امر مطلق اهم قرار نمی‌گیرد؛ بلکه نسبت میان آن‌ها طولی خواهد بود.
۳. بی‌نیازی از شرط متأخر و واجب معلق: برخلاف برخی تقریرات، در بیان نائینی نه شرط متأخر لازم است و نه واجب معلق. زیرا با فعلیت حکم، موضوع آن نیز بالفعل خواهد بود و زمان امثال با زمان فعلیت حکم تفاوتی ندارد. (نائینی، ۱۳۷۶ ش. ج ۱، ص ۳۳۷ - ۳۴۵)

۴. تفاوت رتبی میان امر اهم و امر مهم: مهم‌ترین رکن استدلال نائینی همین مقدمه است (نائینی، بی تا، ج ۱، ص ۲۹۳): امر به اهم در رتبه مقدم جعل و فعلیت می‌یابد و هیچ ضدی در این مرتبه مزاحم آن نیست. امر به مهم در رتبه متأخر جعل می‌شود، مشروط به ترک اهم. در این صورت، فعلیت دو امر به طور طولی تحقق می‌یابد و از مطارده مصون می‌ماند.

۵. عدم تحقق طلب جمع ضدین در فرض ترتب: در فرض ترتب، «موضوع امر به مهم» عصیان اهم است. بنابراین با امثال اهم، موضوع وجوب مهم از بین می‌رود و جمع واقعی ضدین محقق نمی‌شود. در نتیجه، آنچه رخ می‌دهد «طلب ضدین به نحو طولی» است، نه «طلب جمع ضدین» (نائینی، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص ۳۴۸ - ۳۵۳).

نتیجه: با این پنج مقدمه، نائینی نتیجه می‌گیرد که ترتب نه تنها ممکن، بلکه معقول و سازگار با مبانی اصولی است؛ زیرا دو امر هرگز در یک رتبه و در یک ظرف با هم فعلیت نمی‌یابند. (قائمی منش، ۱۴۰۲ ش، ص ۷۹)

نقد دلیل نهم

۱. بی‌ثمر بودن مقدمه اول: گفته‌اند مقدمه اول تنها در مقام بیان منشأ نزاع سودمند است و نقشی در تصحیح ترتب ندارد. (روحانی، ۱۳۸۹ ش، ج ۲، ص ۳۹۱)
۲. استقلال مقدمه پنجم: برخی اصولیون بر این باورند که مقدمه پنجم به تنهایی مصحح ترتب است و دیگر مقدمات وجهی برای ذکر ندارند. (روحانی، ۱۳۸۹ ش، ج ۲، ص ۳۹۳)
۳. بی‌نقشی مقدمه چهارم: در حاشیه أجدود التقریرات آمده است که رکن اصلی تصحیح ترتب، همان مقدمه پنجم است و مقدمه چهارم نقشی در اثبات ندارد. (نائینی، بی تا، ج ۱، ص ۲۹۵)
۴. اشکال مبنایی در باب اطلاق: اشاره شده است که تحلیل نائینی در مقدمه پنجم تنها بر اساس مبنای «جمع قیود» در اطلاق درست است، درحالی‌که خود نائینی

قائل به «رفض قیود» است؛ بنابراین، برخی گفته‌اند: بیانی که او در اینجا عرضه کرده با مبنای خودش ناسازگار است. (قائمی منش، ۱۴۰۲ش، ص ۸۲)

جمع‌بندی و ارزیابی

از نظر نگارنده، این نقدها تام نبوده و قابل دفع‌اند:

در مورد نقد اول، باید گفت که: نائینی خود تصریح دارد که مقدمه اول (و نیز سوم) نقشی در تصحیح ترتب ندارد و تنها برای تنقیح محل نزاع آورده شده است؛ (نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۳۵۲) بنابراین، این ایراد اساساً به تقریر او وارد نیست. نقد دوم نیز، قابل‌پذیرش نیست؛ زیرا اگر مقدمه پنجم را بدون مقدمه دوم در نظر بگیریم، مطاردهٔ دو امر فعلی دوباره رخ خواهد داد. تمامیت کار در این است که یکی از دو امر مطلق و دیگری مشروط باقی بماند و این مشروطیت در تمام مراتب محفوظ باشد. مقدمه دوم، همین کارکرد را دارد. (قائمی منش، ۱۴۰۲ش، ص ۸۱)

نقد سوم نیز، ناتمام است؛ زیرا نائینی مقدمه چهارم را از ارکان اساسی استدلال می‌داند. تفاوت رتبی است که به‌روشنی مانع از مطاردهٔ دو امر می‌شود. (قائمی منش، ۱۴۰۲ش، ص ۸۲) در خصوص نقد چهارم، از عبارات نائینی استفاده می‌شود که: اساس اشکال در «تحقق واقعی جمع ضدین» است نه در کیفیت تقریر اطلاق؛ بنابراین، اشکال وارد شده بیشتر ناظر به تعبیر است و با محتوای تقریر نائینی سازگار نیست. (قائمی منش، ۱۴۰۲ش، ص ۸۲) بنابراین، تقریب محقق نائینی باتکیه بر پنج مقدمه منسجم، قوی‌ترین تقریر بر امکان ترتب است. او توانسته است اشکالات اساسی وارد بر تقریرات پیشین را مرتفع سازد و تصویر روشنی از «فعلیت طولی دو امر» ارائه دهد. هر چند برخی نقدها در میان اصولیون همچنان مطرح است، اما به نظر نگارنده این تقریر در مقایسه با سایر دیدگاه‌ها استوارتر و قابل‌دفاع‌تر است و شایستهٔ پذیرش در مباحث اصولی به شمار می‌رود.

دلیل هفتم: واجب تام و واجب ناقص (تقریب آقا ضیاء عراقی)

آقا ضیاء عراقی در تقریری نوآورانه کوشیده است امکان ترتب را از رهگذر تفکیک میان دو گونه از واجب تبیین کند: واجب تام و واجب ناقص.

واجب تام آن است که: در همه شرایط، وجوب آن محفوظ است و هیچ قیدی موجب سقوط آن نمی‌شود. در مقابل، واجب ناقص به‌گونه‌ای جعل شده است که در صورت تحقق مانع یا تراحم با واجب اهم، از فعلیت می‌افتد. به بیان دیگر، امر به اهم از سنخ واجب تام است و همواره باقی است؛ درحالی‌که امر به مهم از سنخ واجب ناقص است و در فرض تراحم با اهم، خودبه‌خود ساقط می‌شود.

بنابراین، اگر هر دو امر در مقام جعل به‌صورت «تام» لحاظ شوند، ناگزیر تراحم و محذور طلب جمع ضدین رخ می‌دهد. اما اگر شارع یکی را تام (اهم) و دیگری را ناقص (مهم) جعل کند، دو وجوب در عرض یکدیگر قرار نمی‌گیرند، بلکه نسبت میان آن‌ها به‌گونه‌ای خواهد بود که هیچ مطارده‌ای لازم نمی‌آید. ازاین‌رو، امکان ترتب از رهگذر این تفکیک قابل دفاع دانسته شده است. (عراقی، ۱۴۲۸ق. ج ۱، ص ۳۴۱ تا ۳۴۴)

نقد دلیل هفتم

این تقریر با سه نقد جدی مواجه شده است:

نقد امام خمینی: اگر وجوب مهم در این تقریر «فعلی» باشد، لازمه‌اش اجتماع دو وجوب در یک زمان است و دوباره اشکال مطارده و طلب جمع ضدین بازمی‌گردد. اما اگر «فعلی نباشد»، اساساً موردی برای بحث ترتب باقی نمی‌ماند، زیرا تراحمی در کار نخواهد بود. (امام خمینی، ۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۵۰)

نقد نورمفیدی: نحوه تشریح وجوب ناقص مبهم است. اگر فرض شود که شارع ابتدا وجوب مهم را به‌صورت تام جعل کرده و سپس آن را ناقص ساخته، این خلاف قاعده است، زیرا جعل و سپس رفع جزئی آن معقول نیست. اگر از ابتدا ناقص جعل شده باشد، دیگر تفاوتی با وجوب مشروط ندارد و اصطلاح‌سازی تازه چیزی بر حل مسئله نمی‌افزاید. (نورمفیدی، ۱۳۹۷ش)

نقد محقق اصفهانی: تقریر آقا ضیاء در حقیقت واجب مهم را به «واجب معلّق» تبدیل می‌کند، حال آن که اساساً چنین سنجی از واجب در اصول مورد پذیرش نیست و موجب اشکال مبنایی می‌شود. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۲۲۳؛ نورمفیدی، ۱۳۹۷ش)

جمع‌بندی و ارزیابی

از نظر نگارنده، در میان نقدهای فوق، اشکال سوم چندان تمام نیست. زیرا از کلام آقا ضیاء چنین بر نمی‌آید که وجوب مهم به صورت «واجب معلّق» جعل شده باشد؛ بلکه ظاهر کلام او نزدیک‌تر به تصویر یک «واجب مشروط» است و روشن است که واجب مشروط به خودی خود محذوری ندارد و در اصول پذیرفته شده است؛ بنابراین، این بخش از نقد محقق اصفهانی قابل دفع است.

باین حال، دو اشکال نخست، یعنی نقد امام خمینی و نورمفیدی از استحکام بیشتری برخوردارند. سخن امام خمینی ناظر به اصل مسئله است: اگر وجوب مهم فعلی باشد، همان محذور اساسی طلب جمع ضدین رخ می‌دهد و اگر فعلی نباشد، ترتب موضوعیت نخواهد داشت. این اشکال ناتوانی تقریر آقا ضیاء در رفع تعارض واقعی را نشان می‌دهد. همچنین، نقد نورمفیدی نیز به درستی ابهام در نحوه جعل وجوب ناقص را آشکار کرده و نشان می‌دهد که اصطلاح‌سازی «تام و ناقص» نهایتاً به همان تقسیم رایج مطلق و مشروط بازمی‌گردد و چیزی بر حل مسئله نمی‌افزاید.

در مجموع، هرچند تقریر آقا ضیاء در نگاه نخست، ابتکاری می‌نماید و کوششی برای حل مسئله ترتب است، اما به دلیل ناتوانی در رفع مطارده و نیز ابهام در ماهیت وجوب ناقص، نمی‌تواند تقریری استوار و قابل دفاع تلقی شود. از این جهت، این تقریر در برابر تقریراتی مانند تقریر نائینی یا بروجردی از قوت کمتری برخوردار است.

دلیل هشتم: قاعده «الضروریات تتقدر بقدرها»

آیت الله اعرافی در تقریر خود برای امکان ترتب، به قاعده «الضروریات تتقدر بقدرها» تمسک جسته و آن را مبنای تحلیل قرار داده است. این تقریر، ماهیتی لمی دارد؛ زیرا از یک قاعده

عقلایی و بدیهی آغاز می‌کند و آن را بر مورد تراحم دو واجب منطبق می‌سازد. بر اساس این استدلال، هنگامی که دو تکلیف اهم و مهم در تراحم قرار گیرند، چهار فرض قابل تصور است:

۱. سقوط هر دو تکلیف؛
 ۲. سقوط تکلیف اهم و بقای مهم؛
 ۳. بقای تکلیف اهم و سقوط مطلق تکلیف مهم؛
 ۴. بقای تکلیف اهم به نحو مطلق و بقای تکلیف مهم به نحو مقید، مشروط به عدم اقدام مکلف بر امثال اهم. (به صورت شرط مقارن یا شرط متأخر)
- آیت الله اعرافی با بررسی این فروض نشان می‌دهد که سه فرض نخست مردود است: سقوط هر دو تکلیف خلاف حکم عقل است، زیرا دست‌کم انجام یکی از دو تکلیف لازم است؛ سقوط اهم نیز بر خلاف قاعده تقدیم اهم بر مهم است و سقوط مطلق مهم نیز زیاده بر حد ضرورت خواهد بود؛ بنابراین، تنها فرض چهارم باقی می‌ماند که همان تقریر ترتب است؛ یعنی تکلیف اهم مطلقاً باقی است و تکلیف مهم نیز به نحو مقید (مشروط به عصیان یا ترک اهم) باقی خواهد بود. (اعرافی، ۱۳۹۲ ش)

نقد دلیل هشتم

در بررسی این تقریر گفته شده است که: اساساً این بیان از حیث مبنایی با تقریر محقق نائینی تفاوت جوهری ندارد؛ زیرا در هر دو تقریر، نتیجه آن است که یک تکلیف مطلق (اهم) و تکلیف دیگر مقید (مهم) در نظر گرفته می‌شود. تنها تفاوت در این است که نائینی منشأ تقیید را تحلیل عقلی در باب وجوب مشروط می‌داند، اما آیت الله اعرافی منشأ تقیید را دلیل لُبی و عقلایی «الضروریات تتقدر بقدرها» معرفی می‌کند. از این رو، برخی اصولیون این تقریر را نه یک برهان مستقل، بلکه تأکید بر تقریر نائینی دانسته‌اند.

جمع‌بندی و ارزیابی

به نظر نگارنده، استدلال آیت‌الله اعرافی از قوت و انسجام بالایی برخوردار است و از بسیاری از اشکالاتی که به سایر براهین وارد شده، مبرا است. تمسک به قاعده «الضروریات تتقدر بقدرها» سبب می‌شود که استدلال علاوه بر مبنای عقلی، ریشه در ارتکازات عرفی و عقلایی نیز پیدا کند و همین امر آن را برای پذیرش عمومی‌تر آماده می‌سازد. با این حال، همان‌گونه که ذکر شد، این تقریر در نهایت به همان مبنای نائینی بازمی‌گردد و از حیث نظری استقلال کامل ندارد. به بیان دیگر، می‌توان گفت که این استدلال در واقع تقویت و تکمیل برهان نائینی است، نه بدیلی مستقل در کنار آن.

از نگاه نگارنده، این تقریر اگرچه نوآوری در منشأ تقیید دارد، اما در بنیان تحلیلی همان مسیر نائینی را دنبال می‌کند؛ بنابراین، پذیرش آن به معنای پذیرش یکی از متین‌ترین مبانی ترتب است؛ مبنایی که توانسته است مشکل اجتماع امر به ضدین را با کمترین اشکال حل کند و درعین حال جایگاه عقلایی و عرفی نیز برای آن ترسیم نماید.

دلیل نهم: فعلیت تعلیقی و تنجیزی

نقطه آغاز این تقریر، تحلیل مرحوم آخوند خراسانی در باب امکان جعل حکم ظاهری در کنار حکم واقعی است. اشکال معروف آن است که اگر حکم واقعی متعلق ظن، «فعلی» باشد، چگونه می‌توان همان ظن را در موضوع حکمی دیگر که مثل یا ضد آن است اخذ کرد، بی‌آنکه مستلزم اجتماع مثلین یا ضدین (و لو در حد ظن) شود؟ آخوند در پاسخ، میان دو گونه فعلیت تفکیک می‌کند و بدین‌وسیله راه را برای جمع میان حکم واقعی و ظاهری می‌گشاید. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۷)

در واقع آخوند برای حکم، مراتبی قائل است و از جمله، دو قسم از «حکم فعلی» را تفکیک می‌کند:

حکم فعلی تعلیقی (غیر حتمی): حکمی است که در واقع جعل شده و به‌گونه‌ای است که اگر اتفاقاً مکلف به آن علم پیدا کند، در حق او منجز می‌شود و مخالفتش مستلزم استحقاق عقوبت است؛ اما درعین حال، تحصیل علم برای مکلف واجب نشده و شارع نیز مکلف را

مكلف به احتیاط نکرده است. به تعبیر دیگر، حکم در واقع فعلی است، ولی فعلیت تنجیزی آن برای مكلف معلق بر وصول علم است.

حکم فعلی حتمی یا منجّز: حکمی است که علاوه بر فعلیت در واقع، برای مكلف نیز بالفعل منجّز شده؛ یعنی مكلف به آن علم پیدا کرده یا شارع تحصیل آن علم را بر او لازم دانسته و در نتیجه، مخالفت با آن، بی‌عذر بوده و قطعاً عقاب‌آور است.

آخوند بر پایه این تفکیک می‌گوید: ممکن است حکم واقعی «فعلی» باشد، اما فعلیت آن از سنخ تعلیقی باشد، به این معنا که اگر مكلف به آن حکم علم پیدا کند، منجّز می‌شود؛ باین حال، بر شارع لازم نیست جهل مكلف را برطرف کرده یا احتیاط را بر او واجب سازد، بلکه می‌تواند در عین بقای حکم واقعی فعلی، اصل یا اماره‌ای را جعل کند که گاه مطابق همان حکم واقعی و گاه بر خلاف آن (مثل یا ضد آن) دلالت نماید. در چنین فرضی، جعل حکم ظاهری فعلی منجّز در طول حکم واقعی فعلی تعلیقی، مستلزم اجتماع دو حکم منجّز متضاد نیست تا محذور اجتماع ضدین پیش آید، بر خلاف مورد قطع، که با تحقق قطع، حکم واقعی برای مكلف فعلی منجّز می‌شود و دیگر مجالی برای جعل حکم فعلی منجّز مماثل یا مضاد باقی نمی‌ماند. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۷)

نگارنده بر اساس همین تحلیل، آن را در مسئله ترتّب به کار می‌گیرد و تقریری ابتکاری از امکان ترتّب ارائه می‌کند. صورت تطبیق چنین است:

امر به اهم، (مانند: ازاله نجاست یا حفظ نفس محترمه) به‌عنوان حکم واقعی فعلی تنجیزی تصویر می‌شود؛ بدین معنا که با تحقق موضوع، وجوب اهم بالفعل و منجّز است و مكلف در صورت مخالفت مستحق عقاب است.

امر به مهم (مانند: نماز یا سایر واجبات مزاحم) به‌عنوان حکم واقعی فعلی تعلیقی در نظر گرفته می‌شود؛ به این معنا که وجوب مهم در واقع جعل شده و فعلیت دارد، اما فعلیت تنجیزی آن معلق بر تحقق عصیان نسبت به امر اهم است.

به بیان دیگر، در مقام جعل دو وجوب واقعی وجود دارد: یکی نسبت به فعل اهم و دیگری نسبت به فعل مهم؛ لکن فعلیت آن‌ها از یک سنخ نیست. وجوب اهم فعلیت تنجیزی دارد و

بدون قید در حق مکلف منجز است، در حالی که وجوب مهم فعلیت تعلیقی دارد و تا پیش از تحقق عصیان اهم، تنجیز آن برای مکلف معلق است. براین اساس در مرحله قبل از عصیان اهم، فقط وجوب تنجیزی اهم در حق مکلف بالفعل منجز است و وجوب مهم، هرچند در واقع فعلی است، اما از سنخ فعلیت تعلیقی بوده و به مرحله تنجیز نرسیده است. در این مرحله، اجتماع دو وجوب منجز متضاد رخ نمی‌دهد. در مرحله پس از تحقق عصیان اهم، با توجه به این که مکلف از امثال اهم سر باز زده است، مجالی برای امثال آن باقی نمی‌ماند و در این ظرف، نوبت به تنجیز فعلیت تعلیقی مهم می‌رسد؛ یعنی وجوب مهم که تا کنون در حد فعلیت تعلیقی بود، در ظرف عصیان اهم، فعلیت تنجیزی می‌یابد و امثال آن بر مکلف منجز می‌شود.

در نتیجه، در هیچ‌یک از دو مرحله، دو وجوب منجز متضاد در عرض هم اجتماع نمی‌کنند تا محذور طلب جمع ضدین لازم آید. پیش از عصیان، تنها اهم منجز است و پس از عصیان، نوبت به تنجیز مهم می‌رسد. به این ترتیب، با پذیرش تفکیک آخوند میان فعلیت تعلیقی و فعلیت تنجیزی، می‌توان امکان ترتب را به‌گونه‌ای معقول تصویر کرد، بدون این که اجتماع دو حکم متزاحم در یک مرتبه از فعلیت لازم آید.

جمع‌بندی ادله امکان ترتب

در بررسی ادله امکان ترتب، دیدیم که اصولیون تقریرات متعددی برای حلّ محذور «طلب ضدّین» ارائه کرده‌اند. نخستین تقریرها، همچون دو تقریر محقق اصفهانی، (اختلاف رتبه و طرد عدم توسط امر به شیء) هرچند در ظاهر تبیینی نبوده‌اند، اما به دلیل ناتوانی در رفع معضل معیت زمانی و نیز ابهام در تحلیل فلسفی «طرد عدم»، از استحکام کافی برخوردار نبودند.

در مقابل، تقریر محقق بروجردی با طرح ایده «ترتّب طولی» توانست گامی مهم در تبیین منطقی بردارد. بر اساس این تقریر، محال بودن در طلب جمع ضدّین است نه در طلب ضدّین به نحو طولی و از همین رهگذر، ترتّب به عنوان امری معقول تصویر شد. تقریر محقق نائینی نیز با تنظیم پنج مقدمه دقیق و بر پایه تحلیل وجوب مشروط، توانست مبنایی متقن‌تر ارائه

دهد و بسیاری از اشکالات وارد بر تقریرات پیشین را پاسخ گوید. افزون بر آن، تقریر آیت‌الله اعرافی با تمسک به قاعده «الضروریات تتقدر بقدرها» عملاً همان مبنای نائینی را تقویت کرد و پشتوانه‌ای عقلایی برای آن فراهم آورد.

تقریر آقا ضیاء عراقی (واجب تام و ناقص) اگرچه در نگاه نخست نوآورانه می‌نمود، اما با اشکالات اساسی مانند: ابهام در ماهیت وجوب ناقص و بازگشت آن به واجب مشروط، از استحکام نظری چندانی برخوردار نشد. همچنین، راه‌حل ابتکاری نگارنده بر پایه تفکیک میان «فعلیت تعلیقی و تنجیزی» نشان داد که می‌توان از مبنای آخوند خراسانی در جمع حکم واقعی و ظاهری الهام گرفت و ترتب را نیز بر اساس آن تبیین کرد؛ هرچند این تقریر نهایتاً در گرو پذیرش همان مبنای آخوند است و از این جهت نمی‌تواند به‌عنوان برهانی مستقل قلمداد شود. در یک جمع‌بندی کلی، می‌توان گفت که: هرچند برخی تقریرات (مانند تقریر اصفهانی و عراقی) به دلیل اشکالات بنیادی چندان قابل دفاع نیستند، اما تقریر بروجردی و به‌ویژه تقریر نائینی - با پشتوانه قاعده عقلایی مورد تأکید آیت‌الله اعرافی - از استحکام بیشتری برخوردارند و می‌توانند به عنوان مبنای پذیرفتنی در امکان ترتب تلقی شوند. ابتکار حاضر نیز، با تطبیق نظریه فعلیت تعلیقی و تنجیزی بر مسئله ترتب، می‌کوشد راهی تازه برای تأیید معقولیت ترتب بگشاید.

نتیجه‌گیری

مسئله ترتب از پیچیده‌ترین مباحث اصول فقه است که از دیرباز میان اصولیون محل نزاع بوده و همچنان نیز موضوعی زنده و پرچالش در دانش اصول به شمار می‌رود. بررسی‌های این پژوهش، نشان داد که بسیاری از تقریرات ارائه‌شده برای امکان ترتب، هرچند در صدد رفع محذور اجتماع ضدین برآمده‌اند، اما به دلایل مختلف از تمامیت برخوردار نیستند. تقریرهای محقق اصفهانی و آقا ضیاء عراقی به‌ویژه در حلّ مشکل معیت زمانی ناتوان ماندند و نقدهای جدی بر آن‌ها وارد شد. در مقابل، تقریر محقق بروجردی و به‌ویژه محقق نائینی، با تکیه بر تحلیل دقیق‌تر رتبه‌ای و نیز تصویر وجوب مشروط مهم، توانست بخش قابل‌توجهی از اشکالات را پاسخ گوید.

نوآوری اصلی این مقاله، تطبیق مبنای «فعلیت تعلیقی و تنجیزی» آخوند خراسانی - که در مقام جمع بین حکم واقعی و ظاهری مطرح شده است - بر مسئله‌ی ترتب است. بر اساس این مبنا، تحلیل جدیدی ارائه شد که در آن امر اهم به‌عنوان حکم واقعی فعلی تنجیزی و امر مهم به‌عنوان حکم واقعی فعلی تعلیقی تصویر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که قبل از عصیان اهم، فقط اهم برای مکلف منجز است و پس از تحقق عصیان، نوبت به تنجیز حکم مهم می‌رسد. بدین ترتیب، بدون التزام به اجتماع دو حکم منجز متضاد در یک مرتبه، می‌توان امکان ترتب را تبیین کرد. این تطبیق، هرچند از حیث مبنا متوقف بر پذیرش تحلیل آخوند در باب حکم واقعی و ظاهری است و نمی‌توان آن را در عرض تقریر نائینی یک «دلیل مستقل» شمرد، اما به‌عنوان صورت‌بندی ابتکاری و تأییدی اصولی بر امکان ترتب، افق جدیدی در تحلیل بحث می‌گشاید. در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که: نظریه ترتب - به‌ویژه بر پایه تقریر نائینی و نیز ابتکار فعلیت تعلیقی و تنجیزی - از استحکام بیشتری نسبت به سایر تقریرات برخوردار است و پذیرش آن می‌تواند هم از منظر نظری و هم از منظر فقهی دستاوردهای قابل توجهی به همراه داشته باشد.

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول، قم: مؤسسه آل‌البتیت لإحياء التراث.
۲. اصفهانی، محمدحسین. (۱۴۲۹ق). نهاية الدراية في شرح الكفاية، بيروت: مؤسسه آل‌البتیت لإحياء التراث.
۳. اعرافی، علیرضا. (۱۳۹۲ش). درس خارج اصول فقه. بازيابی از مدرسه فقاها: https://eshia.ir/Feqh/Archive/arafi/osool/92/#lesson_920702
۴. امام خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۳ش). مناهج الوصول إلى علم الأصول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۵. انصاری، مرتضی. (۱۳۸۳ش). مطارح الأنظار، قم: مجمع الفكر الإسلامي.
۶. بجنوردی، حسن. (۱۳۷۷ش). القواعد الفقهية، قم: نشر الهادي.
۷. بروجردی، سيد حسين. (۱۴۱۵ق). نهاية الأصول، تهران، ايران: نشر تفكر.
۸. بروجردی، سيد حسين. (۱۴۱۷ق). تقريرات في أصول الفقه (البروجردی)، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسه النشر الإسلامي.
۹. ترابی، مرتضی. (۱۴۰۰). درس خارج اصول. بازيابی از مدرسه فقاها: https://eshia.ir/Feqh/Archive/torabi/osool/1400/#lesson_14000721
۱۰. حسين‌زاده، محمدجواد. (۱۳۹۲ش). بررسی قلمرو نظريه ترتب در فقه اماميه. نشریه پژوهش‌های علوم انسانی، ۲۱۰-۱۸۵.
۱۱. خاتمی، سيد احمد. (۱۴۰۰). درس خارج اصول. بازيابی از مدرسه فقاها: <https://eshia.ir/Feqh/Archive/text/khatami/osool/99/14000130/=22%D8%AB%D9%85%D8%B1%D8%A7%D8%AA%20%D8%A8%D8%AD%D8%AB%20%D8%AA%D8%B1%D8%AA%D8%A8%22>
۱۲. خوئی، سيد ابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). محاضرات في اصول الفقه، قم: انصاریان.
۱۳. خوئی، سيد ابوالقاسم. (۱۴۱۸ق). موسوعه الامام الخوئی، قم: مؤسسه إحياء آثار الامام الخوئی.
۱۴. روحانی، محمد. (۱۳۸۹ش). زبدة الأصول، قم: كلبه شروق.

۱۵. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۳۹۶ش). المبسوط فی أصول الفقه، قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۱۶. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۱۴ق). المحصول فی علم الأصول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۷. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۲۶ق). إرشاد العقول الی مباحث الأصول، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۸. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۳۹۱ش). درس خارج اصول. بازیابی از مدرسه فقاها: <https://eshia.ir/Feqh/Archive/text/sobhani/osool/91/910703/=%22%D8%AB%D9%85%D8%B1%D8%A7%D8%AA%20%D8%AA%D8%B1%D8%AA%D9%91%D8%A8%22>
۱۹. صدر، محمدباقر. (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الأصول (عبد الساتر)، بیروت: الدار الإسلامية.
۲۰. عجم، رفیق. (۱۹۹۸ م). موسوعه مصطلحات اصول الفقه عند المسلمین. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۲۱. عراقی، آفاضیاء. (۱۴۲۸ ق). مقالات الأصول، قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۲۲. فاضل موحدی لنکرانی، محمد. (۱۳۸۱ش). اصول فقه شیعه، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۲۳. فاضل موحدی لنکرانی، محمد. (۱۳۸۵ش). ایضاح الکفاية، قم: نوح.
۲۴. فاضل موحدی لنکرانی، محمد. (۱۳۸۵ش). ایضاح الکفاية، قم: نوح.
۲۵. قائمی منش، صادق. (۱۴۰۲ش). ترتب از دیدگاه محقق نائینی. فقه و اجتهاد، ۶۷-۸۵.
۲۶. کاشف الغطاء، جعفر. (بی تا). کشف الغطاء عن مبهمات شریعه الغراء، اصفهان: مهدوی.
۲۷. محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۲۸. مشکینی اردبیلی، علی. (۱۳۷۱ش). اصطلاحات الاصول و معظم بحثها. قم: نشر الهادی.
۲۹. مصطفوی، سید کاظم. (۱۳۹۲). درس خارج اصول. بازیابی از مدرسه فقاها: https://eshia.ir/Feqh/Archive/mostafavi/osool/92/#lesson_921221
۳۰. نائینی، میرزا محمدحسین. (۱۳۷۶ش). فوائد الأصول (النائینی)، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسه النشر الإسلامی.
۳۱. نائینی، میرزا محمدحسین. بی تا. أجود التقريرات، قم: کتابفروشی مصطفوی.

۳۲. نورمفیدی، سید مجتبی. (۱۳۹۷ش). درس خارج اصول. بازیابی از مدرسه فقاها:ت:

https://eshia.ir/Feqh/Archive/noormofidi/osool/97/#lesson_971023

۳۳. یزدی، سید محمدکاظم. (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی (أعلام العصر، مؤسسة الأعلمی)، بیروت:

مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.